

<p>تلفن: ۸۸۷۶۱۷۲۰ نمابر: ۸۸۷۶۱۲۵۴ ارتباط مردمی: ۸۸۷۶۹۰۷۵ پایمکد: ۳۰۰۰۴۵۱۲۱۳ روابط عمومی / نشانی: تهران خیابان خرمشهر،شماره ۲۰۸ سندوق پستی: ۵۳۳۸۸-۱۵۸۷۵ / امور مشترکین: ۸۸۷۴۸۸۰۰</p> <p>چاپ: شرکت چاپ جام جم / سازمان چاپ و انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی چاپخانه همشهری</p> <p>سازمان آگهی‌های روزنامه ایران: دارنده گواهینامه ایزو ۹۰۰۱ از شرکت NISCERT تهران خیابان خرمشهر شماره ۱۶ / پذیرش سازمان آگهی‌ها: ۱۸۷۷ (۰۲۱)</p> <p>انتشارات مؤسسه فرهنگی مطبوعاتی ایران: ۵-۸۸۵۴۸۸۰۹۲۲-۵ <a href="http://irannewspaper.ir">http://irannewspaper.ir</a></p>	
<p>اذان ظهر ۴/۱۳   اذان مغرب ۵/۲۰   نیمه شب شرعی ۵/۱۱   اذان صبح فردا ۴/۰۲   طلوع آفتاب فردا ۵/۴۸</p>	
<p>امام علی(ع) عجله و شتاب در انتقام گرفتن، روش مردمان فرومایه است.</p> <p><b>سخن روز</b></p> <p>(فهرست غرر، ص ۳۹۶)</p>	

#### نگاره



حمید موفقی

برق دزد ارز دیجیتال



### منظره

عصر سه‌شنبه دومین منظره انتخابات ریاست جمهوری برگزار شد و نامزدهای این دوره از انتخابات در رسانه ملی کنار هم نشستند و به بیان دیدگاه‌های خود و نقد کاندیداهای دیگر پرداختند. این منظره هم البته نتوانست نظر مخاطبان را به خود جلب کند و اکثر آن را منظره‌ای فاقد خروجی لازم برای تشخیص صلاحیت



نامزدها دانستند. هشتگ منظره، هشتگ داغ این یکی در روز اخیر بود و کاربران فضای مجازی با این هشتگ نظرات خود را درباره منظره و پسا‌منظره توثیق کردند: «و «فرهنگ» همچنان مظلوم‌ترین مقوله کشور ماست»، «همتی و جلیلی هردو

### روحانی

بعد از برگزاری منظره و حرف‌هایی که در این منظره از سوی برخی کاندیداها مطرح شد، حسن روحانی رئیس‌جمهوری را در جلسه هیأت دولت روز چهارشنبه مجبور به واکنش کرد. روحانی در این جلسه با اشاره به موافقت بسیاری از چهره‌های سیاسی با فیلترینگ، به این نکته اشاره کرد که این چهره‌ها امروز از مخالفان فیلترینگ شده‌اند و از پهنای باند و... حرف می‌زنند. صحبت‌های محکم روحانی در جلسه دولت و قدرت بیان او



در موضعی خارج از مذاکره، باعث شد بسیاری از کاربران این صحبت‌ها را بسیار جذاب‌تر از صحبت‌هایی که در منظره‌ها مطرح شد تلقی کنند و درباره آن بنویسند: «حاجی، حسن روحانی از جایگاه تماشاچی هم از بقیه شون بهتره»، «با این حرف‌ها و روحیات روحانی، به نظرم اگر تو منظره های امسال هم بود نامزدای دیگه حرفی برای گفتن نداشتن»، «کاش می‌شد روحانی به منظره با این مدعیان ریاست جمهوری

### بازگشت دوباره به امید

**پیام دهکردی:** در بخش‌های میدانی، خیابانی و پرفورمنس بشدت می‌توانیم از ظرفیت تئاتر استفاده کنیم؛ می‌توانیم هم دست‌روی آسیب‌های اجتماعی بگذاریم و هم حال جامعه را خوب و جامعه را به بازگشت دوباره به امید دعوت کنیم. باور من بر این است که بشر بدون امید مرده است و امروز بیشتر از هر زمانی حداقل در تاریخ چند دهه اخیر کشور، جامعه ما محتاج امید است؛ امید نه به معنای واهی بلکه به معنای واقعی و امیدی که ملموس و کاربردی در زندگی مردم باشد.

بخشی از صحبت های این بازیگر و کارگردان با مهر



#### یاد



سیدرنا یکنیان مدیرمسئول انتشارات خجسته

زنده‌یاد «عبدالله تربیت» را از سال‌ها قبل می‌شناختم، از سال ۱۳۵۰، شاید هم یک سال بعدتر. هر چه هست این دوستی قدمتی ۵۰ ساله دارد، طی این نیم‌قرن آشنایی و مراوده همیشگی، او را مردی بسیار دقیق و موشکاف یافتم. حتی لحظه‌ای را به بی‌هودگی تلف نمی‌کرد. تا همین اواخر هم دنبال یادگیری نکات و مسائلی تازه بود. عبدالله، شمیم‌دان بود و سال‌ها مدیریت فنی «شرکت پاکنام» را برعهده داشت؛ نه‌فقط در حوزه فرهنگ و هنر، بلکه در حیطه کاری اصلی‌اش هم فردی بسیار کاربلد بود. با وجود بازنشسته شدن اما هفته‌ای یکی، دومرتبه به آنجا سر می‌زد و... البته فعالیت‌های فرهنگی‌اش هم برای او دست‌کمی از تحصیلات و تخصص کاری‌اش در شیمی نداشت و شاید نتوان گفت که شیمی فعالیت اصلی‌اش بود یا هنر. از همان اوایل دهه پنجاه که سینمای آزاد مورد توجه اهالی هنر قرار داشت؛ او هم از فعالان این عرصه بود. حافظه عجیبی هم داشت، کافی بود اسم فیلمی را کنار او می‌گفتم تا به سرعت اسم و فامیل همه عوامل ساخت، از کارگردان گرفته تا بازیگر و تصویربردار و حتی تاریخ ساخت آن را بگوید. آن‌قدر که کار تصحیح اسامی مندرج در پنج- شش جلد کتابی را که نشر «روزنه کار» درباره فیلم منتشر کرده برعهده گرفت. کار ترجمه را از مجله «خوشه» شاملو شروع کرد، در سینمای آزاد هم برای نشریات مختلفی می‌نوشت و ترجمه می‌کرد، «مجله سینما» ازجمله آنها بود که همکاری صمیمانه‌ای با آنان داشت. آن سال‌ها که درک فیلم‌های زبان اصلی برای بسیاری از ما دشوار بود، پیش از پخش فیلم خلاصه‌ای از فیلم و حتی دیالوگ‌های آن را ترجمه می‌کرد، کپی می‌گرفت و در اختیار تماشاگران می‌گذاشت. در بسیاری از جشنواره‌ها در انتخاب آثار شرکت داشت و کتاب‌های بسیاری را هم به‌تنهایی در حوزه ادبیات و سینما ترجمه کرد. دقت و وسواسی مثال‌زدنی در انتخاب واژه‌ها داشت؛ در خاطرم هست که سال‌ها قبل کاری از «تاباکوف» به نام «شکوه» را

### زندگی در مسیر خویشن و حرکت بر معبر خواستن

«ابری بزرگ و خاکستری، در آسمان، آرام حرکت می‌کرد. به کوهی بلند و پوشیده از برف رسید. پرسید: «خسته نشدی از این همه ایستادن؟» کوه، آرام پاسخ داد: «من با سرعت بسیار در حال حرکتکم!» ابر تعجب کرد. کوه توضیح داد: «من با زمین می‌چرخم؛ به دور خودش و خورشید.» ابر با خود گفت: «یعنی من ساکن‌ام؟!» کوه شنید و گفت: «اگر زندگی را دوست داشته باشی احساس سکون نخواهی کرد.» ابر با وحشت گفت: «سرما تمام وجودم را فرا گرفته! دیگر نمی‌توانم حرکت کنم.» کوه گفت: «فقط کمی صبر داشته باش.» ابر آرام آرام برف شد.

بارید.

یکی از دغدغه‌های روزمره ما، این است که به‌دنبال معنای زندگی باشیم. این اندیشه ما را آنچنان دربر می‌گیرد که دچار سرگردانی‌ها و حیرانی‌های آزارنده می‌شویم. هنر در اشکال مختلف آن، دستاویزی می‌شود که خودمان را از سردرگمی‌های زندگی رها کنیم. گاهی هنرمند می‌شویم، گاهی هنردوست. دیدهام هنرمندانی را که دنبال چیزی فراتر می‌گردند و وقتی نمی‌یابند، دست به تقلید می‌زنند. سپس افسرده می‌شوند. اثرشان می‌نشیند مقابل شان و به جای تسلی، بی‌قرارترشان می‌کند. بسیاری را سراغ دارم که برای کسب آرامش سراغ هنر می‌روند؛ موسیقی، فیلم، هنرهای تجسمی، کتاب؛ تا مگر دمی بیاسایند. اما اندوه بیشتر در برشان می‌گیرد. زیرا به دنبال معنای خاصی از زندگی هستند. زندگی کردن را فدای معنای زندگی می‌کنند.

معنای زندگی چیزی جز علاقه‌مندی‌های ما نیست. ما آنها را به ارث می‌بریم یا به مرور کشف و کسب می‌کنیم. معنای زندگی در اندرون ماست. هر گاه در خارج از خود به دنبال‌اش باشیم به سرگشتگی و حتی پوچی می‌رسیم. بگذارید یک راز طلایی را فاش کنم؛ هر انسانی منحصر به فرد است. هیچ‌کس مانند دیگری نیست. استعدادهای ما متفاوت است و علایق مان، متمایز. تقلید، نقطه مقابل عشق و لذت بردن از زندگی است. رنج و تلاش ما را از تقلید و تباهی نجات می‌دهد. خودمان را تبدیل به خودمان می‌کند. بنابراین شکست‌ها ما را مصمم می‌کند نه مغلوب.

کسب آگاهی و بهره‌مندی از تجربه گذشته برای زیستن در حال، مهم‌ترین کار ما در زندگی است. منتظر چیز مبهم و نامفهومی به نام آینده بودن، فقط به ما اضطراب می‌بخشد و اگر هوشیار باشیم در این دام نمی‌افتیم. آثار هنرمندان بزرگ دقیقاً این پیام را به ما می‌دهد. آنها معنا و لحظه را هنرمندانه با هم تلفیق کرده‌اند و در راستای زندگی به حرکت درآمده‌اند. شادی و غم دو طیف اصلی زندگی است، هر گاه ما این دو را متوازن کنیم از احوال‌مان رضایت خواهیم داشت. آنگاه خواهیم توانست که خود را ترمیم کنیم و ارتقا یابیم. درون‌مان را فراموش نکنیم و بیرون را به خودش واگذاریم؛ یعنی زندگی را زندگی کنیم.

## «عبدالله تربیت» گنجینه‌ای که قدرش را ندانستند



ترجمه و منتشر کرده بود. هرچه گفتم آن را ویرایش دوباره‌ای کرده و منتشر کن، قبول نکرد. بدون بهره‌گیری از هیچ کلاسی به زبان‌های انگلیسی و فرانسه مسلط بود، از سویی آلمانی و پرتغالی هم می‌دانست. منزوی بود و هرگز دنبال جنجال و مطرح ساختن خود و کارهای متعدد ارزشمندش نبود. با این‌حال علاقه‌مندان بسیاری از طریق مراوده با او یا مطالعه آثارش از دانش و تجربه‌اش بهره‌مند شدند. با گشاده‌رویی زیادی با جوانان علاقه‌مند مواجه می‌شد و اصلاً در انتقال داشته‌های خود خساست به خرج نمی‌داد. طی همه این سال‌ها، هر پنجشنبه گفت‌وگو یا دیداری داشتیم؛ حدود یک هفته قبل هم صحبت کرده بودیم که درباره «هانا آرنت»، اندیشمند آلمانی بود. به لطف برخورداری‌اش از دانش و مطالعه بسیار، هر مرتبه صحبتمان حداقل یک‌ساعتی به طول می‌انجامید؛ شیفته «استلی کوپریک» بود و صحبت‌هایمان هم اغلب درباره فرهنگ، هنر و مسائل اجتماعی بود. با این‌حال متأسفانه به سبب منزوی بودن هرگز آن‌طور که باید و شاید قدر او را ندانستند. دریغ و افسوس که چنین مترجم و صاحب‌نظری را در عرصه فرهنگ و هنر از دست داده‌ایم. نیم‌قرن دوستی یک‌عمر است. بدرد او با زندگی را باورم نمی‌شود؛ ای کاش این گنجینه گرانبها را قدر دانسته بودند. بعید می‌دانم به‌راحتی کسی جایگزینش شود. یادش گرامی باد.

### سایه‌روشن‌های رازآمیز و پرفریب نوآر

پیشنهاد من برای تعطیلات پیش روتماشای فیلم‌هایی در گونه نوآر کلاسیک (معادل فرانسوی فیلم سیاه) است. با تماشای فیلم‌های «وقتی شهر می‌خوابد» و «بانویی پشت پنجره» اثر فریتس لانگ و شاهکاری به نام «آپارتمان» از بیلی وایلدر، لذت نورهای محملی روی صورت‌ها و تند و تیز سایه روشن‌ها به همراه روایتی معما گونه و در عین حال صادق و صمیمی را تجربه خواهید کرد؛ تجربه‌ای دلنشین و رضایتبخش؛ در این شیوه نورپردازی اشیا همچون مجسمه‌های زیبا قدر دانسته شده‌اند. چیره دستی این بزرگان در ساخت چنین آثاری باعث می‌شود تا حتی حافظه چشمی بیننده را به مدت چند روز با هر پلک زدن تسخیر کند. با توجه به اینکه اغلب سکانس‌ها در شب فیلمبرداری شده پیشنهاد می‌کنم این فیلم‌ها را در سکوت و تمرکز شب ببینید؛ دیگر فیلمی که توصیه می‌کنم تماشای آن را از دست ندهید فیلم «بازگشت» (The Return) محصول کشور روسیه ساخته آندری زویاگینتسف و برنده جایزه شیر طلایی ونیز ۲۰۰۳ است؛ فیلمی کامل و اندازه که بدون اضافه گویی مخاطب را تا پایان نه تنها همراه بلکه شگفت زده خواهد کرد و به زعم من قبل از آنکه سازنده باشد



افسون کننده است.

برای علاقه‌مندان به فیلم‌سازی کتاب دو جلدی «دکوپاژهای مرجع» نوشته کریستوفر کنورتی و ترجمه محمد ارزنگ را پیشنهاد می‌دهم تا از سرگردانی دوربین فیلم‌سازجوگیری کند و اگر بی نهایت زایوه برای برداشت از یک سوزه وجود داشته باشد کمک کند تا تنها همان یک زاویه را که درست است، بیابد. در حوزه کتاب انتخاب من همچنان مرور رمان «شب های روشن» داستایفسکی و «طاعون» آلبر کامو است تا کمی زیر پوست عمر رفته و لحظات پیش رو را بهتر «مشاهده‌گر» باشیم.

**عکس نوشت**  
**پیکر زنده‌یاد علی مرادخانی معاون سابق هنری و مدیر موزه موسیقی دیروز با حضور خانواده آن مرحوم، وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی و جمعی از همکاران و دوستان او در «بهشت زهرا (س)» تشییع شد. بنا به درخواست خانواده زنده‌یاد مرادخانی و به منظور جلوگیری از شیوع بیماری کرونا و ضرورت رعایت پروتکل‌های بهداشتی، این مراسم با حضور تعداد محدودی از مشایعت‌کنندگان برگزار شد.**



من مادر هستم فربدون جیرانی

به کلید طلایی تو  
زندگی وجود داره که  
تا حالا منواز سکنه  
نجات داده! هر وقت  
به چیزی اذیتت  
میکنه از ته دل بگو  
به درک!

### محصور در دیوارهای آپارتمان

یک وقتی، آن وقت‌هایی که در مدرسه درس می‌دادم به بخش تخیل که می‌رسیدم تا مدت‌ها روی این تخیل گیر می‌کردم و با دانش‌آموزها از تخیل می‌گفتم و می‌گفتم که چطور باید ذهن را باز گذاشت و خودتان را به دست فکرتان بسپارید و بعد ببینید به کجاها که نمی‌روید. البته دانش‌آموزهای من هرگز به حرف‌های من توجه نمی‌کردند و بعید است هیچ‌کدام‌شان حالا بدانند تخیل یعنی چه و چه کاری ازش برمی‌آید.

در این نوشته می‌خواهم درباره همین تخیل بگویم. از کتاب هزار و یک شب بگویم و بعد هم سراغ چندتا چیز دیگر بروم و بعد هم نتیجه بگیرم که چطور ما تخیل‌های مان محدود است. همیشه فکر می‌کنم آن آقای فیلم‌نامه‌نویسی که در هالیوود نشسته و دارد داستان می‌نویسد حتماً شب‌ها کتاب هزار و یک شب زیر متکایی می‌گذارد و می‌خوابد و تخیل از هزار و یک شب به متکا و بعد به سر نویسنده منتقل می‌شود و این درست کاری است که ما انجام نمی‌دهیم. درست اتفاقی است که در ایران رخ نمی‌دهد. برای همین است که آن آقای آمریکایی خیال‌پروری‌اش بیداد می‌کند و می‌تواند هرکاری دلش خواست در فیلم‌نامه انجام دهد.

اما می‌خواهم بحث را جای دیگری ببرم. یک وقتی که به نوشته‌های فارسی فکر می‌کردم و به رسم‌الخط فارسی و اینکه ما از راست به چپ می‌نویسیم و غربی‌ها از چپ به راست می‌نویسند آیا تأثیری در ساختار ذهنی ما این تفاوت‌ها دارد یا ندارد؟ یا بعضی وقت‌ها فکر می‌کردم آیا وقتی یکی زبان مثلاً انگلیسی یاد گرفت با زبان انگلیسی فکر می‌کند یا با زبان فارسی فکر می‌کند و بعد فکرش را به انگلیسی ترجمه می‌کند. همیشه فکر می‌کردم این سؤال‌های من سؤال‌های مسخره‌ای است اما بعدها فهمیدم چندان هم مسخره نیستند چون بالاخره اینها تأثیر دارند. این را نوشتم تا به تخیل برسم. تخیلی که در آدم ایرانی شکل می‌گیرد با تخیلی که در یک آدم غربی شکل می‌گیرد زمین تا آسمان تفاوت می‌کند. بخشی از آن به فرهنگ کشورها ربط پیدا می‌کند. یعنی شما یک کاری را در یک فرهنگ می‌توانید انجام دهید و یک کاری را در یک فرهنگ دیگر نمی‌توانید انجام دهید. شما می‌توانید در یک فرهنگ همپایرها و دراکولا تولید کنید و در یک فرهنگ دیگر می‌توانید از جن‌ها حرف بزنید و در ژانر وحشت ورود کنید. اما فکر می‌کنم همین تفاوت فرهنگی چیز خوبی است اما به شرط آنکه ما درست از آن استفاده کنیم. آن نویسنده غربی خوب بلد است این کار را انجام دهد چون پانصد سال است دارد انواع قصه می‌نویسد اما ما تنها صد سال است که وارد قصه‌گویی شده‌ایم. اما فکر می‌کنم این‌جا یک گسست وجود دارد و آن هم این است که داستان‌هایی مثل هزار و یک شب یا کلیله و دمنه یا داستان سیمرغ عطار یا داستان‌های دیگر از این دست را فراموش کرده‌ایم و نمی‌دانیم قدیم‌ها چطور می‌توانستند تخیل کنند و خوب هم تخیل کنند و شاهکار خلق کنند. درست ماجرای ما همین گسست است که ما یکهو مدرن شده‌ایم و سنت‌های نوشتاری خودمان را فراموش کرده‌ایم. فراموش کرده‌ایم چطور می‌شود تخیل کرد. در آپارتمان‌های خودمان گیر کرده‌ایم و چارچوب‌های ذهنی‌مان را بسته‌ایم و نمی‌توانیم فکر کنیم دور و اطراف‌مان پر است از اتفاق‌های نادری که می‌افتد یا نمی‌افتد اما می‌شود روی آن‌ها تخیل کرد. چطور می‌شود در ژانر وحشت ورود کرد و وحشت‌نویس شد و فیلم در این ژانر ساخت و بالاخره از فیلم «شب بیست‌ونهم» فراتر رفت؛ اما می‌خواهم در این نوشته بگویم این حتماً یک راهکاری دارد که من بلدش نیستم.

